

پاسخ دارالصادق اصفهان

به متولیان مقبره ی جعلی شمس تبریزی^(۱)

«پاسخ واحد پژوهش دارالصادق به ایمیل تولیت مقبره ی جعلی شمس تبریزی (قسمت دوم)»

اشاره:

در پی انتشار اعلامیه ی حضرت آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی مدرس خارج حوزه ی علمیه و سرپرست مجموعه ی دارالصادق اصفهان در مخالفت با برگزاری کنگره و ساختن مقبره برای شمس تبریزی و به دنبال آن اعتراضات شدید علماء و مراجع تقلید شیعه، متولیان بتخانه ی شمس تبریزی نامه ای اعتراض آمیز به دارالصادق اصفهان فرستادند که بخش فرهنگی این مجموعه پاسخی مناسب و قاطع برای آنها ارسال کرد. بار دیگر متولیان مقبره ی جعلی شمس برای فرار از این بن بست بی حیثیتی نامه ای بسیار تند و توهین آمیز و پر از دروغ و تفسیر به رأی... منتشر کرد که دارالصادق اصفهان مجدداً پاسخی قاطع به متولیان بتخانه ی شمس تبریزی داده است. نورالصادق علیه السلام این پاسخ ها را در این فصلنامه تقدیم خوانندگان عزیز می کند، اما در اینجا شما را دعوت می کنیم به بخش اول از قسمت دوم این پاسخنامه ها دقت فرمایید.

دومین ایمیل ارسال شده از تولیت مقبره ی جعلی شمس تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

هست کلید در گنج حکیم

عرفان ستیزی جاهلانه

گویند پیر زنی در روستایی زندگی می کرد. تابستان نوه های او از شهر به روستا آمده بودند. آنها درس ریاضی را با هم دوره می کردند. کلماتی مانند: تانژانت، کتانژانت، سینوس و کسینوس را چند بار تکرار کردند که ناگهان مادر بزرگشان فریاد کشید و بر سر خود زد و گفت: خدایا! این چه رسوائی و بی آبرویی است که دامن گیر فرزندان من شده است؟ زندگی شهری اینها را پاک بی آبرو و بی دین کرده است. پدر بچه ها به این ناله و فریاد از خواب

بیدار شد و هراسان از مادرش پرسید چه شده است؟ مادر گفت چه می خواستی بشود؟ بچه هایت پاک بی دین و بی حیا شده اند و مدام کلمات زشت بکار می برند. پدر پرسید، چه می گویند؟ مادر که از مجموع کلمات، فقط کلمه ی آخری به یادش مانده بود گفت: این کلمه از زبانشان نمی افتد، زندگی شهری و سواد، با اینها چه کرده است؟! پسر که متوجه قضیه شده بود گفت: مادر جان، این یک اصطلاح علمی است و معنای دیگری دارد. آن معانی که در ذهن شماست با معنایی که در این اصطلاح است، زمین تا آسمان فاصله دارد.

امروزه مخالفان اصیل اسلامی که با شیون و داد و فریاد بر سر و سینه خود می زنند و عرفا و فلاسفه ی جهان اسلام را به بی دینی و بی تقوایی و... متهم می کنند، حکم آن پیر زن را دارند. از این رو همین که در عبارات و اشعار این بزرگان، الفاظی چون؛ می، مطرب، زلف، شراب، چشم خمار، میکده و بتکده و... می بینند، همه را فاسق و فاجر و کافر می نامند. ادامه دارد...

عرفان مداری جاهلانه

((الغریق یتشبث بکل حشیش))

نوشته اید: گویند پیر زنی در روستایی زندگی می کرد.

تابستان نوه های او از شهر به روستا آمده بودند. آنها درس ریاضی را با هم دوره می کردند. کلماتی مانند: تانژانت، کتانژانت، سینوس و کسینوس را چند بار تکرار کردند که ناگهان مادر بزرگشان فریاد کشید و بر سر خود زد و گفت: خدایا! این چه رسوائی و بی آبرویی است که دامن گیر فرزندان من شده است؟ زندگی شهری اینها را پاک بی آبرو و بی دین کرده است. پدر بچه ها به این ناله و فریاد از خواب بیدار شد و هراسان از مادرش پرسید چه شده است؟ مادر گفت چه می خواستی بشود؟ بچه هایت پاک بی دین و بی حیا شده اند و مدام کلمات زشت بکار می برند. پدر پرسید، چه می گویند؟ مادر که از مجموع کلمات، فقط کلمه ی آخری به یادش مانده بود گفت: این کلمه از زبانشان نمی افتد، زندگی شهری و

سواد، با اینها چه کرده است؟! پسر که متوجه قضیه شده بود گفت: مادر جان، این یک اصطلاح علمی است و معنای دیگری دارد. آن معانی که در ذهن شماست با معنایی که در این اصطلاح است، زمین تا آسمان فاصله دارد.

پاسخ ما: گفته اید که پیر زن از مجموع کلمات فقط کلمه ی آخر بیادش مانده بود...

اولاً: باید گفت که شما این قصه ی وهمی را هم در عالم اوهام تحریف کرده اید، چون صحیحش این است که باید می گفتید: «پیر زن که از مجموع کلمات فقط کلمه ی آخر به یادش مانده بود **آن هم به صورت نیم بند و**

ناقص»، وگرنه هیچ بنی بشری از کلمه ی کسینوس معنای بد به ذهنش تبادر نمی کند.

اما اگر آن پیر زن روستایی در این داستان خیالی آن کلمه ی آخر را ناقص شنیده باشد نه کامل، جا دارد که فریاد بکشد.

آن پیرزن بی سواد روستایی که جای خود دارد، شما عارف نمایان که پشت گوش خود را هم نمی بینید و در عین حال ادعای مقام جمع الجمعی دارید نیز اگر جای آن پیر زن روستایی بودید و آن کلمه ی آخر را بصورت ناقص می شنیدید باید فریاد می کشیدید و بر سر خود می زدید.

اما همه می دانند که این حالت مربوط به انسان های با حیا و تا حدودی متشرع است نه مربوط به شما عرفا که همین اسم را با مسمی می پرستید و به آن سجده می کنید کما اینکه ملاسلطانعلی گنابادی شما، در تفسیر بیان السعادة چنین عقیده ای را اظهار کرده و حسن زاده ی آملی هم آن را تأیید کرده است و ابن عربی شما بدتر از آن را در فتوحات گفته است. (به فصلنامه ی نورالصادق مراجعه کنید).

و اما آن پسرک بی سواد و بی منطق که در وادیهای ظلمانی عرفان و تصوف پرورش یافته بود از فرط سرمستی به بیگانگان حتی طاقت نداشت که بد بودن دو حرف اول از کلمه ی آخر را هم بپذیرد، شروع کرد به توجیه کردن

معنای آن دو حرف اول و می گفت مادر جان این یک اصطلاح علمی است معنای دیگری دارد که با این معنای اصطلاحی زمین تا آسمان فرق دارد!!!

ثانیاً: ما از زبان کل عقلا و هوشیاران جهان، از این عرفای اصطلاحی و سرمستان جام های بیگانه سؤال می کنیم که آن دو حرف اول از کلمه ی آخری که آن پیرزن بیادش مانده بود معنای دیگرش چیست؟ اصطلاح علمی برای چه چیزی است که زمین تا آسمان با معنایی که در ذهن آن پیرزن است فرق دارد؟

چون در این تمثیل ساختگی بحث در آن کلمه ای است که در ذهن پیرزن بوده نه در مجموع کلمات یا مجموع حروف کلمه ی آخر و آن پسرک عارف نمای بیگانه طلب باید فقط در مقام اصلاح همان کلمه ای باشد که در ذهن آن پیرزن مانده بود نه مجموع کلمات.

لذا این پسرک بی سواد و بیگانه پرست باید در پاسخ می گفت مادر جان شما حواست نبود، بچه ها گفتند کسینوس، همین و بس.

آنوقت پیرزن می فهمید که این لفظ زشتی نیست، نیازی هم به علم و اصطلاح علمی فهمیدن نداشت.

پس ای کنگره ی جهانی نور مطلق!!!!!! و ای متولیان مقبره ی جعلی شمس تبریزی شاهد باز، ای بیچاره های مفلوک، شما که توان پاسخگویی به یک پیرزن بی سواد روستایی را هم ندارید با مرکز علمی فرهنگی دارالصادق و حضرت آیت الله صافی چه کار.

ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

نوشته اید: امروزه مخالفان اصیل اسلامی که با شیون و داد

و فریاد بر سر و سینه خود می زنند و عرفا و فلاسفه ی جهان

اسلام را به بی دینی و بی تقوایی و ... متهم می کنند، حکم آن پیر زن را دارند. از این رو همین که در عبارات و اشعار این بزرگان، الفاظی چون؛ می، مطرب، زلف، شراب، چشم خمار، میکده و بتکده و... می بینند، همه را فاسق و فاجر و کافر می نامند.

اما پاسخ ما: گویند خاله پیرزن قدیمی را گفتند که چغندر برای تو بد است، به سلامتی تو ضرر می رساند، پیرزن نادان و بی سواد عصبانی شد و شروع کرد به چغندر خوردن، دائم چغندر می خورد و می گفت چقدر اینها احمق اند، شلغم که خیلی خوب است ما باید شلغم بخوریم، هر چه به او می گفتند مادر جان چغندر را می گوئیم، نخور، برای تو بد است، باز هم می خورد و می گفت شما احمقید، سواد ندارید نمی فهمید شلغم چقدر خوب است، [مثلاً: شما کتاب بدایه و نهایه را نخوانده اید شرعاً مجاز نیستید راجع به شلغم نظر بدهید و ...].

این تمثیلی است که مجاهد بزرگ حضرت آیت الله صافی اصفهانی در پاسخ به مدیر دفتر تبلیغات اصفهان در مورد دفاعیه های او از صوفی ها نوشته بودند که ما لازم دانستیم آن را برای شما بیاوریم زیرا که شما نیز حکم همان خاله پیر زن بی سواد قدیمی را دارید.

لذای گوئیم اولاً: متولیان مقبره ی جعلی شمس و مخالفین معارف اهل بیت (علیهم السلام) و این بیچاره های راجل چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند، چون از پاسخ دادن به هزاران اشکالات اصولی مطرح شده و کفریات صوفیه درمانده و ذلیل شده اند مجبور شده اند افسانه بافی کنند و با جُک و طنز و مطرح کردن مطالب وهمی و خیالی اشکالات مخالفین صوفیه را بی اساس جلوه داده و خود را از این مخمصه ها نجات دهند.

یک مسلمان پیدا شود به این منافقان بزرگ تاریخ و رو سیاهان عرصه ی علم و معرفت که حساب خود را

از اقیانوس بیکران معارف قرآن و عترت جدا کرده اند بگوید:

مسئله ی می و شراب و مطرب و زلف و لب و بتکده و ... چه صیغه ای است که در اینجا مطرح می کنید؟
اصلاً شما یک مخالف صوفی به ما معرفی کنید که در نقدهای خود چنین مطالبی را مطرح کرده باشد یا
صرفاً روی آن تکیه کرده باشد.

انصافاً مثل شما مثل همان خاله پیرزن بی سواد ی است که آیت الله صافی برای امثال شما بیان فرمودند.

ما هر چه فریاد می زنیم ایها الناس صوفی ها از اسلام جدا شده اند، فریاد اهل بیت از دست اینها بلند است
که فرموده اند:

اینها دشمنان ما اهل بیت اند. ((إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا))^(۲)

تمامی فرق صوفیه مخالفین ما اهل بیت هستند و روش آنها
مغایر با روش ماست. ((الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم
مغایرة لطریقتنا))^(۳)

آگاه باشید که هرکس به اینها تمایل پیدا کند از ما نیست و
ما از او بیزاریم. ((أَلَا فَمَنْ مَّالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُمْ
بُرَاءٌ))^(۴)

هرکس آنها را انکار و رد کند مانند کسی است که در رکاب
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با کفار جهاد کرده است. ((وَمَنْ
أُنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ
اللَّهِ))^(۵)

صوفیها از کفار گمراه تر و اهل آتش دوزخند. ((هم أضل من
الکفار و هم أهل النار))^(۶)

هر کس به آنها تمایل پیدا کند از آنهاست و با آنها محشور می شود «فَمَنْ مَلَآ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ»^(۷)

صوفیه، نصارا و مجوس این امت هستند. «أَنْ هُمْ إِنْصَارِي وَ مَجُوسِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^(۸).

آگاه باشید که صوفیها راهزنان دین و دعوت کنندگان به الحاد و بی دینی می باشند. «أَلَا إِنَّهُمْ قَطَاعِ طَرِيقِ الدِّينِ وَ الدَّعَاةِ إِلَى نَحْلَةِ الْمَلْحِدِينَ»^(۹).

اینها از انتشار دین خدا منع و جلوگیری می کنند «هؤلاء [ابی حنیفة و سفیان الثوری الصوفی] الصادون عن دین الله بلا هدی من الله و لا کتاب مبین»^(۱۰).

به صوفیها اعتنا نکنید که آنها خلفای شیطان، و اهل خدعه و نیرنگ و منهدم کننده ی ارکان دین می باشند. «لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخُدَاعِينَ فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ وَ مَخْرَبُوا قَوَاعِدَ الدِّينِ»^(۱۱).

صوفی ها نیرنگ باز و احمق و گمراه اند. «لَا يَقُولُ أَحَدٌ بِالتَّصَوُّفِ الْإِلْخُدَعَةَ أَوْ ضَلَالًا أَوْ حِمَاقَةً»^(۱۲).

کسی تابع و معتقد به صوفیه نمی شود مگر اینکه سفیه و احمق باشد. «لَا يَتَّبِعُهُمْ إِلَّا السُّفَهَاءُ وَ لَا يَعْتَقِدُهُمْ إِلَّا الْحَمَقَاءُ»^(۱۳).

اگر نزد کسی، در مورد صوفیه سخنی به میان آمد و او آنها را به زبان و قلبش انکار نکرد از ما اهل بیت نیست. «مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَةَ وَ لَمْ يَنْكُرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا»^(۱۴).

اگر کسی به یکی از صوفیه یاری برساند مثل این است که به یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است. ((من أعان أحداً منهم فكأنما أعان يزید و معاویة و أبا سفیان)).^(۱۵)

هر کس به زیارت یکی از صوفیه برود مرده باشد یا زنده انگار که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته است. ((فمن ذهب إلى زیارة احدٍ منهم حياً أو میتاً فكأنما ذهب إلى زیارة الشیطان و عبدة الأوثان)).^(۱۶)

ملائکه ی آسمان و زمین علی الدوام صوفی ها را لعن و نفرین می کنند. ((اولئک یلعنهم ملائكة السماء و الارض)).^(۱۷)

هر کس صوفی ها را درک کرد باید از آنها بر حذر باشد و دین و ایمان خودش را حفظ کند. ((فمن أدركهم فلیحذرهم و لیصن دینه و إیمانہ)).^(۱۸)

آری ما به پشتوانه ی اینگونه روایات اعتراض می کنیم.

هرچه ما فریادی ز نیم ایها الناس، خدای ما با خدای آنها فرق دارد.

نبوت ما، امامت ما، معاد ما و همه ی اصول ما با همه ی اصول آنها فرق دارد.

اما آقایان **متولیان مقبره ی جعلی شمس تبریزی** و بعضی فرزندان سازمان منافقین خلق فراری که خود را در لباس دین و انقلاب جا زده اند و عارف نمایانی که در بن بست بی حیثیتی گرفتار شده اند و متأسفانه فعلاً بوقهای این مملکت در دست آنهاست می گویند:

مخالفین ما اشکالاتشان به کلماتی است از قبیل می و مطرب و زلف و لب و شراب و چشم خمار و میکده و بتکده و ... !!

تا شاید بدینوسیله از این بن بست و مهلکه نجات پیدا کنند.

زهی تأسف بر شما که در ظلمات جهل و نادانی غوطه می خورید و در عین حال ادعاهای آسمان خراش شما گوش فلک را کر کرده است.

شما مسئله وحدت وجود به معنایی که شمس و مولوی و ابن عربی و ملاصدرا گفته اند (همه خدائی) و اساس و شالوده ی اعتقادات صوفیه است را رها کرده اید و به دروغ اشکال به کلمات مذکور را به مخالفین خود نسبت می دهید.

شما که قطب را از پیغمبر و امام (علیه السلام) بالاتر می دانید. (۱۹)

شما که اطاعت از خواسته های نامشروع قطب را واجب می دانید. (۲۰)

شما که خوردن خون را به امر قطب واجب می دانید. (۲۱)

شما که خوردن شراب را تجویز می کنید. (۲۲)

شما که حجاب را مسخره و انکار می کنید. (۲۳)

شما که عمر و ابوبکر و عثمان را معصوم می دانید. (۲۴)

شما که ریشه ی همه گمراهی ها را از شیعه می دانید. (۲۵)

شما که فقه شیعه را خلاف فطرت، خلاف عقل، خلاف سنت و قرآن می دانید. (۲۶)

شما که می گوئید: ما باید از شمر و یزید تشکر کنیم که امام حسین را کشتند. (۲۷)

شما که می گوئید: شمر زودتر از همه به بهشت می رود. (۲۸)

شما که می گوئید: بدون وضو نباید به بدن کافر و سگ دست زد. (۲۹)

شما که می گوئید: عبادت برای وصول است نه برای اصل. (۳۰)

شما که می گوئید: عشق به پسر بچه های زیباروی نفس انسان را از دردسرها و سختی ها نجات می دهد. (۳۱)

شما که می گوئید: ذات ما عین ذات خداست و هیچ تفاوت و مغایرتی بین ذات ما و ذات خدا نیست. (۳۲)

شما که می گوئید: آنچه در دار وجود است و خوب است و بحث از امکان برای سرگرمی است. (۳۳)

شما که می گوئید: انسان چیزی جز وجود مجازی نیست. (۳۴)

شما که می گوئید: شهود خدا در زنان بالاترین و کاملترین و عالی ترین مرتبه ی شهود است. (۳۵)

شما که در مقابل کلام پیغمبر که فرمود: حبب الی من الدنيا النسا والطیب و قره عینی الصلوة! می گوئید: ما از

این عالم سه چیز را اختیار کردیم: یکی سماع و یکی ققاع (آبجو) و یکی حمام (۳۶)

شما که سماع و رقص را از نماز بالاتر می دانید. (۳۷)

شما که می گوئید: موسیقی حرکتی است از نقص به کمال و در قرآن هم آمده است. (۳۸)

و مولوی شما که برای شهوت رانی شمس پسر و زن یا خواهر خود را در اختیار او می گذارد. (۳۹)

شما که می گوئید: پیغمبر برای پاک نمودن خویش از ردائل (نستجیر بالله) به ازدواج با زنان مبادرت می

کرد. (۴۰)

شما که افلاطون و ارسطوی بت پرستی که به ترویج زنا و شرابخواری و همجنس گرایی می پرداختند را

موحد و شاگرد ابراهیم می دانید که مردم از قبر آنها حاجت می گرفتند. (۴۱)

شما که می گوئید: ذَکَرِ پرستی و فَرَجِ پرستی همان خداپرستی است. (۴۲)

شما که شاهد بازی را تجویز می کنید و طرفدار جدی عشق به زیبارویان می باشید. (۴۳)

شما که می گوئید: هنگام واقعه ی زن و مرد، خداست که هم فاعل و هم مفعول است. (۴۴)

شما که می گوئید: مثنوی «لا یمسه الا المطهرون»، «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه». (۴۵)

شما که می گوئید: حسن زاده آملی ولی الله است، قرآن است، لا یمسه الا المطهرون و امام سجاده (علیه السلام)

پشت سر او نماز می خواند. (۴۶)

شما که علامه‌ی مجلسی را بی سواد و علامه‌ی حلی را بی بصیرت و شیخ صدوق را قومی و نژاد پرست می دانید. (۴۷)

و در مکاشفات خود شیعیان را به صورت خوک می بینید. (۴۸)

و معتقدید پیغمبر برای خود جانشین معین نکرده است. (۴۹)

شما که برای متوکل خلافت ظاهری و باطنی قبول دارید. (۵۰)

شما که بایزید را از خاتم الانبیاء بالاتر می دانید. (۵۱)

و مرتبه‌ی علی را از عمر و ابوبکر و عثمان نازل تر می دانید. (۵۲)

و حضرت فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) را عارفه نمی دانید. (۵۳)

شما که به قول شمس به هیچ کس حتی به رسول خدا نیاز ندارید. (۵۴) و قرآن برای شما سودی ندارد و اگر قرآن بخوانید تاریک می شوید. (۵۵)

شما که مثل شمس، مثنوی را از قرآن بالاتر می دانید. (۵۶)

شما که شیطان را سلطان العارفین می دانید. (۵۷)

شما که جبری مسلک اید و ابن ملجم را آلت حق دانسته و قابل طعن و ملامت نمی دانید. (۵۸)

شما که عالم را قدیم می دانید. (۵۹)

شما که قائل به امامت نوعیه هستید. (۶۰)

شما که قیام امام حسین (علیه السلام) را کورکورانه می دانید. (۶۱)

شما که فرعون را مؤمن و پاک اعتقاد می دانید. (۶۲)

شما که مثل بنی امیه، روز عاشورا را به جشن و سرور می پردازید و.... (۶۳)

شما که به بهانه‌ی داعش با مراسم فاطمیه مخالفت می کنید. (۶۴)

شما که معتقدید: کلمات عرفا (مثل ابن عربی) در اسرار راجعه ی به مبدأ و معاد دلپذیرتر از انبیاء عظام و ائمه ی کرام است. (۶۵)

شما که معتقدید: لا جبر و لا تفویض از باب سالبه به انتفاء موضوع است. (۶۶)

شما که می گوید: لا تأخذنی سنة و لا نوم. (۶۷)

و هزاران کفریات و انحرافات دیگر را رها کردید و نادیده گرفتید، چون نتوانستید جواب بدهید، آمدید به دروغ مخالفت با کلمات می و مطرب و زلف و شراب و... را به مخالفین صوفیه نسبت دادید تا شاید از خفگی نجات پیدا کنید. الغریق یتشبث بکل حشیش.

اگر راست می گوید وارد معرکه شوید و یکی از اشکالات مذکور را پاسخ دهید.

ثانیاً: به شما جاهلان و معاندان سفارش می کنیم بحث حجیت ظواهر الفاظ را در علم اصول مطالعه کنید در مذهب ما ظواهر الفاظ حجت است (در صورتی که قرینه ای بر خلاف نباشد) شما به چه حقی دست از ظواهر این کلمات سخیف و مستهجن بر می دارید و آنها را توجیه و تأویل می کنید؟

اهل بیت معصومین (علیهم السلام) از امثال شما بیزارند.

مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: **در این زمان قومی پیدا شده اند که به آنها صوفی می گویند، درباره آنها چه می فرمایید؟**

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

((إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ وَ سَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ حُبَّنَا وَ يَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَ يُلقَّبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ يُؤَلُّونَ أَقْوَالَهُمْ أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَ إِنَّا مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ

عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) . (۶۸)

«آنها (صوفیان) دشمنان ما هستند، پس هرکس به آنها میل پیدا کند از آنان است و با آنها محشور خواهد شد. به زودی کسانی پیدا می شوند که ادعای محبت ما را می کنند و به ایشان نیز تمایل نشان می دهند، خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب آنان را بر خود می گذارند و گفتارشان را تأویل می کنند. [مثل شما متولیان مقبره‌ی جعلی شمس]

بدان که هرکس به ایشان تمایل نشان دهد؛ از ما نیست و ما از او بیزاریم و هرکس آنها را رد کند مانند کسی است که در حضور پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) با کفار جهاد کرده است.»

وای بر آنان که گفتار صوفیه را نه تنها تأویل می کنند بلکه برای آن واژه‌های سخیف تقدس سازی می نمایند و مثلاً می گویند منظور فلان عارف یا شاعر از می و شراب و مطرب و زلف و لب و چشم خمار و می‌کنه و بت‌کنه و...، العیاذ بالله اهل البیت (علیهم السلام) بوده که این خود ظلمی بسیار بزرگ و توهینی نابخشودنی در درگاه معصومین (علیهم السلام) است و سکوت در برابر این توهین، برابر با تأیید است...

ثالثاً: می و شراب خواری و شاهد بازی و فسق و فجور و همجنس بازی از ارکان زندگی صوفیه بوده و هست که بدون اینها نمی توانند به سیر و سلوک!!! و زندگی خود ادامه دهند.

شما چگونه به خود اجازه می دهید این نصوص و محکمت را تأویل کنید، این اجتهاد در مقابل نص است.

از باب مثال: شما می دانید شرب خمر یکی از مهم ترین اعمال دودمان بنی امیه مخصوصاً یزید بن معاویه

بود.

یزید شاعر ماهری بود و اشعار زیادی در مدح شرب خمر دارد که در دیوان شعر او محفوظ است. و ما با استناد به همین اشعار، کفر و فسق او را ثابت می‌کنیم.

اما نمی‌دانم چرا وقتی به موضوع شرب خمر در تصوف و اشعاری که آنها در مدح می‌و شراب سروده‌اند می‌رسیم، برخی آنها را به معرفت خدا و بارقه الهی و عشق حقیقی تاویل و توجیه می‌کنند!!

یزید بن معاویه ملعون که عادت به شرب خمر داشت می‌گوید:

فان حرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم

یعنی اگر شراب طبق دین پیامبر حرام است بر طبق دین عیسی بنوش.

به این شعر یزید دقت کنید ببینید آشنایست:

انا المسموم ما عندی بتریاق و لاراق ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی

حال بشنوم جناب حافظ قلندر چه سروده است:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها

عجب شباهتی، جناب حافظ، احیاناً وقتی به فکر آن شاهد ترک شیرازی بودید، دیوان اشعار یزید ملعون دم دست شما نبود!؟

خیام نیشابوری در انکار معاد و مدح از شراب خواری می‌گوید:

گویند کسان بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است

این تقد بگیر و دست از نسیه بردار کاواز دُهل شنیدن از دور خوش است^(۶۹)

ملاصدرا می‌گوید: قال الشیخ:

همانا اگر شراب متعادل نوشیده شود و زیاده روی نشود باعث

نورانیت می‌شود.^(۷۰)

نعمت الله ولی می گوید:

خوش آب حیاتی است که گویند شراب است خوش عاشق رندی که چو ما مست و خراب است

خیام در مورد شراب و استدلالش به جبر می گوید:

می خوردن من حق ز ازل می دانست گرمی نخورم علم خدا جهل بود

و می گوید:

می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد

پرهیز مکن ز کیمیایی که از او یک جرعه خوری هزار علت ببرد^(۷۱)

عطار می گوید:

گفت ساقی را که یک ساغر شراب پیش او بر تا چسان آید ز آب^(۷۲)

خیام در مدح شرابخواری می گوید:

می خور مخور اندوه که فرموده حکیم غم های جهان چو زهر و تریاقش می

و نیز در انکار حرمت شراب می گوید:

گویند، بهشت با حور و کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر

پر کن قدح باده و بر دستم نه نقدی ز هزار نسیه خوش تر باشد

مولوی می گوید:

آن کشیدن چیست از گل آب را جذب تو نقل و شراب ناب را^(۷۳)

آمد شراب آتشین، ای دیو غم، کنجی نشین ای جان مرگ اندیش، رو، ای ساقی باقی درآ

خیام حجاب و حرمت نظر به اجنبیه را مسخره می کند و می گوید:

یا رب تو جمال آن مه مهر انگیز آراسته ی به سنبل و عنبر نیز

پس حکم چنان کنی که در وی منگر / این حکم چنان بود که کج دار و مریض

عماد خراسانی می گوید:

آ خدا گوش کن اینک سخنی / سخن بیدل بی خویشتنی
 زیر این گنبد مینای خراب / منع ما کرده ای از باده ی ناب
 آخر این منع می ناب ز چیست؟ / اینقدر ظلم بر احباب ز چیست؟

ودر پایان می گوید:

گردد و چنگ و نی و تار نبود / گر زن و باده مددکار نبود
 همه از غصه ورم می کردیم / زحمت از بزم تو کم می گردیم
 بفرست آیه ای از مدح شراب / که صواب است و صواب است و صواب
 بده آن آیه به جبرائیلت / او اگر مرده به میکائیلت
 او اگر نیست به اسرافیلت / او هم ار نیست به عزرائیلت
 تا بیارد بدهد دست عماد / تا شود خاطر می خواران شاد
 تا دل سوختگان شاد کنیم / اندرون هازمی آباد کنیم
 تا به عشق تو بنوشیم شراب / اندر این کنج خرابات خراب

حافظ می گوید:

زرد رویی می کشم زان طبع نازک بی گناه / ساقیا می بده تا چهره را گلگون کنم

تا اینکه می گوید:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم / با ما به جام باده صافی خطاب کن

اما شمس تبریزی شما که خدای مولوی بود، درویشی شاهدباز بود که از مولوی پسر زیباروی به همراه شراب طلب نمود، مولوی نیز که شیفته و عاشق شمس گردیده بود درخواست نامشروع او را اجابت کرد و از محله یهودیان برای او شراب تهیه کرد، به سخن هم کیش خود ملاجانی گوش کنید:

جامی می گوید:

روزی شمس الدین، از مولانا شاهدی زیباروی التماس کرد. مولانا حرم خود را در دست گرفته در میان آورد و فرمود که: او خواهر جانی من است. [شمس] گفت: نازنین پسری می خواهم. [مولوی] فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد [و] فرمود که: وی فرزند من است. [شمس گفت]: حالیا اگر قدری شراب دست می داد ذوقی می کردم. مولانا بیرون آمد و **سبوی از محله جهودان پرکرده برگردن خودی آورد.**^(۷۴)

وصیت وحشی بافقی به شراب، رقص، دف و شاهد بازی

روز مرگم هرکه شیون کند از دور و برم دور کنید	همه را مست و خراب از می و انگور کنید
مزد غسل مرا سیر شرابش بدهید	مست مست از همه جا حال خرابش بدهید
بر مزارم مگذارید بیاید واعظ	پیر میخانه بخواند غزلی از حافظ
جای تلقین به بالای سرم دف بزنید	شاهدی رقص کند جمله شما کف بزنید
روز مرگم وسط سینه من چاک زنید	اندرون دل من یک قلم تاک زنید
روی قبرم بنویسید وفادار برفت	آن جگر سوخته ی خسته از این دار برفت



ابن عربی می گوید:

بالاترین و کاملترین و عالی ترین مرتبه شهود، هنگام جماع و معاشقه با معشوق صورت می گیرد! و در این حالت است که انسان، خدا را به صورت کامل شهود می کند!!!

بزرگترین نظریه پرداز تاریخ متصوفه، یعنی ابن عربی در این رابطه می گوید: فشهد الحق فی النساء أعظم الشهود و أكمله؛ شهود خدا در زنان بالاترین و کاملترین نوع شهود است.^(۷۵)

ابن عربی در عباراتی که زبان از بیان آن شرم دارد می گوید در هنگام جماع، مرد خدا را در مفعول (زن) بدون واسطه شهود می کند. شرح و ترجمه عبارت ابن عربی در کتاب «ممدالهمم در شرح فصوص الحکم» حسن زاده ی آملی بدین قرار است:

پس چون مرد، خدا را در زن مشاهده کرد، شهود در منفعول (زن) کرده است و چون مرد، خدا را در نفس خود مشاهده کند از جهت ظهور مرأه از او یعنی از رجل، حق را در فاعل (که رجل است) مشاهده کرده است. پس شهود رجل، حق تعالی را در مرأه (یعنی در حین مواجهه) **اتم و اکمل است**. زیرا رجل، حق را در مرأه مشاهده می کند از آن حیث که حق فاعل و منفعول است.^(۷۶)

اینها همه عیناً همان عرفان اشو می باشد که بر اساس سکس و لذت های جنسی پایه گذاری شده است.



شاهد بازی های عرفا و فلاسفه

شمس تبریزی می گوید:

شاهدی بجو تا عاشق شوی و اگر عاشق تمام نشده ای به این شاهد، شاهد دیگر، جمال ها در زیر چادر بسیارست، هست دگر دلربا که بنده شوی.^(۷۷)

غزل معروف زیر از حافظ که ظاهراً عاشقانه است و در آن از «بتی لشکر شکن» (معشوق مذکر) سخن می گوید در حقیقت مدحی است و در ستایش قوام الدین حسن وزیر محبوب شاه شیخ ابواسحاق سروده شده است:

گرم صد لشکر خوبان به قصد دل کمین سازند	بحمدالله و المنه بتی لشکر شکن دارم
الا ای پیر فرزانه مکن عیبم زمیخانه	که من در ترک پیمان دلی پیمان شکن دارم
به رندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن	چه غم دارم که در عالم قوام الدین حسن دارم ^(۷۸)

مولوی می گوید:

کُنده ای را لوطی در خانه برد
سرنگون افکندش و در وی فشرد
بر میانش خنجری دید آن لعین
پس بگفتش بر میانت چیست این؟
گفت آنک با من ار یک بدمنش
بد بیندیشد بدرم اشکمش
گفت لوطی حمدالله را که من
بد نیندیشیده ام با تو به فن! (۷۹)

و استاد مطهری هم می گوید:

عرفای نامدار طرفدار جدّی عشق به زیبارویان می باشند. (۸۰)

عرفان از طریق مکیدن لب‌های پسرهای زیبارو

ملاصدرا در بیان عشق به پسر بچه‌های بانمک و زیباروی می گوید:

... به جان خودم قسم، این عشق نفس انسان را از دردسرها و سختی‌ها نجات می‌دهد... زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می‌شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را می‌خواهد و آن این است که آرزو می‌کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می‌خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه باران کند تا می‌رسد به جایی که آرزو می‌کند که ای کاش با معشوق در لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند و با این حال آن

شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است، بلکه به مرور زمان اضافه نیز می‌گردد کما اینکه شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: با او معانقه - در آغوش گرفتن - کردم باز نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصور دارد؟! و لب های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان پذیر نیست.^(۸۱)

شاعر دیگر می‌گوید:

وقت آن شد که ز میخانه در آیم سرمست لب ساغر به لب و طره ی ساقی در دست

پس ای متولیان کنگره‌ی جهانی نور مطلق!!!!!! شما با چه دلیل و برهانی، با چه شواهد و قرائنی چنین

نصوص محکم و متقنی را توجیه و تأویل می‌کنید با اینکه می‌دانید خود صوفی‌ها عملاً در همین وادی‌های فسق و فجور افراط کرده و به آن اعتراف می‌کردند! به کتاب شاهدبازی در ادبیات فارسی و کتاب مناقب العارفین و نفحات الانس جامی و کتاب مقالات شمس و ... مراجعه کنید تا این مطالب برای شما روشن شود.

شخصیت کم نظیر شیعه مرحوم سید مرتضی در این باره می‌فرماید:

چون معرفت برای آنها [عرفا] حاصل شود، واصل شوند و تکلیف برخیزد و تمام محرّمات بر ایشان حلال بود هرچه کنند نیکو بود اگرچه با مادر و خواهر خود مجامعت کنند مباح باشد. اگر یکی از ایشان را شهوت غالب شود و از دیگری مجامعت طلب کند و او منع نماید واصل نباشد و اگر کودکی یا مرد بیگانه

ای شهوت او را اجابت کند به درجه ی ولایت رسد و از اولیای

کبار باشد زیرا راحتی به اصلی رسانیده. (۸۲)

نتیجه اینکه: این تمثیل شما (پیر زن و کسینوس) قیاس مع الفارق است که از روی عقل و خرد و اندیشه صادر نشده است بلکه از روی جهل و بی خبری محض و از هول حلیم در دیگ افتادن است و برای فرار کردن از بن بست بی حیثیتی است ((قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)).

درخاتمه بی مناسب نیست که اتحاد انگلیس و آمریکا و شوروی (روسیه فعلی) در ترویج از تصوف در ایران را برای شما مستند بیان کنم تا بدانید انگلیسی و آمریکایی کیست و ضد انگلیس و آمریکا چه کسانی هستند، توجه کنید:

مستری همفر جاسوس انگلیسی در ایران می گوید:

«... باید حلقه های صوفیه را گسترش داد؛ کتاب هایی را که به زهد فرا می خواند، ترویج نمود همچون کتاب احیاء العلوم غزالی، مثنوی مولانا و کتاب های ابن عربی، تا مسلمانان را در حالت عقب افتادگی فرهنگی و اقتصادی نگاه داشت.» (۸۳)

استفان شوارتز (نویسنده و تحلیل گر غربی) فاش می کند:

بر اساس طرحی محرمانه که در **پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا)** بررسی شده است یکی از هفت هدف دنیای غرب برای موفق شدن در دنیای اسلام، کمک به بازگشت تصوف به این جوامع است. (۸۴)

برنارد لوویس در کنفرانسی که در بنیاد نیکسون برگزار شد به دولت بوش پیشنهاد کرد که:

برای ارتقاء سطح گفتگو بین آمریکا و دنیای اسلام با شیخ محمد هشام کعبانی، رهبر بزرگترین گروه صوفیه به مذاکره بنشیند.

نویسنده آنگاه خصوصیت صوفیه را بررسی کرده و می گوید: ایران به عنوان یکی از کانون های مهم صوفیه در جهان اسلام است و بیشتر آثار صوفیه به زبان فارسی است.^(۸۵)

و مأموریت سفارت شوروی (روسیه) در ایران تبلیغ و

ترویج از مثنوی و دیوان خیام است.^(۸۶)

به خاطره ای از آیت الله صافی اصفهانی توجه کنید:

اینجانب در زمان طاغوت که به دبیرستان می رفتم گاهی از طرف دبیرستان عده ای از محصلین زبده را برای آشنا شدن با بعضی از مراکز فرهنگی و سیاسی کشور به آن مراکز می بردند، یکی از آن مراکز کنسولگری شوروی در اصفهان بود که بنده هم یک روزی از طرف دبیرستان به عنوان یکی از دعوت شدگان با عده ای از محصلین دیگر برای بازدید از کنسولگری شوروی به آنجا رفتیم. بعد از بازدید، ما را به سالی برای پذیرائی هدایت کردند پس از صرف شیرینی معاون سفیر آمد و به ما خوش آمد گفت و قدردانی کرد آنگاه به رسم یاد بود به هر نفر یک کتاب مثنوی بضمیمه ی یک جزوه ی چهار صفحه ای زیبا در مورد دین و کمونیسم، که مزین به آرم داس و

چکش و عکس عمر خیام بود!! ولای صفحہ اول کتاب گذاشته شد بوبه ماہدیہ کرد.

سؤال ما این است که آیا نظام کمونیسم با این عمل می خواهد روح خدا پرستی و توحید و معرفت و دین داری را در جوانان ما تزریق کنند؟ یا اینکه بین خود و این کتاب و عکس یک سنخیتی می دید که احساس می کرد می تواند مرام خود را از این طریق به جوانان مسلمان تزریق کند؟

جواب این سؤال را به عہدہ ی وجدان های بیدار و به عہدہ ی عقل و خرد و اندیشہ می گذاریم و شما را به خدا می سپاریم ((انا ہدیناہ السبیل اما شاکراً و اما کفوراً)).^(۸۷)

در ہر صورت آنان کہ مانند متولیان مقبرہ ی جعلی شمس، حساب خود را از قرآن و عترت جدا کردہ اند و با دشمنان خاندان نبوت ساخت و پاخت کردہ اند رویشان سیاہ و زندگیشان نکبت بار است. ((لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ))^(۸۸)

ادامہ دارد...

پی نوشت ها:

۱- هیچ مدرکی کہ ثابت کند قبر شمس تبریزی در محل فعلی شہرستان خوئی است وجود ندارد، امامدارکی وجود دارد مبنی بر اینکہ قبر این چشمہ ی فساد در قونیہ نزدیک قبر ہم کیش خود مولوی فاسد و مفسد است بہ کتاب جنگ ملا صدرا / ۴۲۴ مراجعه کنید ببینید ملا صدرا چہ می گوید.

۲- سفینة البحار ۵۷/۲- حدیقة الشیعة / ۳- ۵۶۲، الإثنی عشریہ / ۳۲، شرح نہج البلاغہ خوئی / ۶- ۳۰۴.

۳- الإثنی عشریہ / ۲۸، حدیقة الشیعة / ۶۰۲- شرح نہج البلاغہ خوئی / ۶- ۳۰۴- سفینة البحار / ۵۸.

۴- سفینة البحار ۵۷/۲- حدیقة الشیعة / ۳- ۵۶۲، الإثنی عشریہ / ۳۲، شرح نہج البلاغہ خوئی / ۶- ۳۰۴.

۵- همان.

۶- الإثنی عشریه / ۳۴، سفینه البحار ۵۸/۲، شرح نهج البلاغه خونی ۲۹۸/۶.

۷- سفینه البحار ۵۷/۲- حدیقه الشیعه ۳- ۵۶۲، الإثنی عشریه / ۳۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶.

۸- الاثنی عشریه / ۲۸، حدیقه الشیعه / ۶۰۲- شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶- سفینه البحار ۵۸/۲.

۹- شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶، سفینه البحار ۵۷/۲۷- حدیقه الشیعه / ۵۹۲.

۱۰- اصول کافی ۳/۱- ۳۹۲.

۱۱- الاثنی عشریه / ۲۸، حدیقه الشیعه / ۶۰۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶- سفینه البحار ۵۸/۲.

۱۲- الاثنی عشریه / ۳۱، سفینه البحار ۵۸/۲.

۱۳- الاثنی عشریه / ۲۸، حدیقه الشیعه / ۶۰۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶، سفینه البحار ۵۸/۲.

۱۴- الإثنی عشریه / ۳۲، حدیقه الشیعه / ۵۶۳، سفینه البحار ۵۷/۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶.

۱۵- الاثنی عشریه / ۲۸، حدیقه الشیعه / ۶۰۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶، سفینه البحار ۵۸/۲.

۱۶- الاثنی عشریه / ۲۸، حدیقه الشیعه / ۶۰۲، شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶، سفینه البحار ۵۸/۲.

۱۷- وسائل الشیعه ۳/ ۳۶۲، الأمالی / ۳۴۲، مکارم الأخلاق / ۲۴۶، حدیقه الشیعه / ۴- ۵۶۳، شرح نهج البلاغه

خونی ۳۷۶/۱۳.

۱۸- شرح نهج البلاغه خونی ۳۰۴/۶، سفینه البحار ۵۷/۲۷، حدیقه الشیعه / ۵۹۲.

۱۹- محی الدین در آیینیه فصوص، جلد دوم، فصل اول: مقالات مقدماتی (بخش دوم)، تذکرة الأولیای عطار / ۶۹ یا ۱۱۶.

۲۰- مقالات شمس / ۲۰۳، تمهیدات / ۹۸، نجات الانس / ۶۶ یا ۴۶۶ تصحیح مهدی توحیدی پور، حدیقه الشیعه / ۵۷۷.

۲۱- شرح حدیث عنوان بصری / ۱۱۸ محمد محسن طهرانی.

۲۲- اسفار / ۴- ۱۶۰، نجات الانس جامی / ۶۶. و مناقب العارفين / ۶۰۶ و دیوان خیام، حافظ، نعمت الله ولی، عطار، عماد خراسانی، و مولانا

جلال الدین / ۴۳۲.

۲۶- دیوان خیام و عماد خراسانی.

۲۴- فتوحات / ۱- ۲۰۰ باب الثلاثون، مسامرة الابرار محی الدین.

۲۵- مسامرة الابرار محی الدین، نورالصادق / ۱۲- ۱۷۸.

۲۶- فایل صوتی قمشه ای موجود است.

۲۷- فایل صوتی صمدی آملی در سایت دارالصادق موجود است.

۲۸- همان.

- ۲۹- شرح مراتب طهارت / ۲۹۵، صمدی آملی، فایل صوتی نیز در سایت دارالصادق موجود است.
- ۳۰- مثنوی دفتر پنجم / ۸۱۸، شرح الموجز / ۱۵۰/۲ علی صافی اصفهانی
- ۳۱- ملاصدرا، اسفار / ۱۷۱/۷
- ۳۲- شرح فصوص الحکم / ۳۸۹.
- ۳۳- حسن زاده آملی، ممدالهمم / ۱۰۷.
- ۳۴- علی بن موسی الرضا و الفلسفة الهیة / ۸۸، جوادی آملی
- ۳۵- ابن عربی، فصوص الحکم / ۲۱۷/۱ و ممدالهمم حسن زاده
- ۳۶- مناقب العارفين / ۴۰۶ و مولانا جلال لدین / ۳۴۲.
- ۳۷- مناقب العارفين / ۳۲۸ و ۳۴۲.
- ۳۸- دینانی، فایل صوتی موجود است.
- ۳۹- مناقب العارفين / ۶۲۲/۲، و باندک اختلاف در کلمات سپهسالار / ۱۸۲ و ۱۸۳، و باعبارت های دیگر در حدیقة الشیعه / ۵۷۷. و با عبارات واضح تر در نفاتح الأنس / ۴۶۶، انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۴۰- فيه ما فيه مولوی / ۳۷.
- ۴۱- روزنامه شرق، شنبه ۱۷ مهر ماه ۸۹، جوادی آملی.
- ۴۲- تفسیر بیان السعادة / ۴۲۲. و ممدالهمم حسن زاده ی آملی / ۵۱۴ و مآثر آثار / ۸۹/۲
- ۴۳- استاد مطهری، در کتاب اسلام و اندیشه های فلسفی و عرفانی / ۱۶۵ می گوید: عرفای نامدار طرفدار جدی عشق به زیارویان می باشند.
- ۴۴- حسن زاده، ممدالهمم در شرح بر فصوص الحکم / ۶۰۷.
- ۴۵- مقدمه ی مثنوی / ۳، انتشارات بهزاد.
- ۴۶- فایل صوتی صمدی آملی در سایت دارالصادق موجود است.
- ۴۷- فایل صوتی شیخ یاور موجود است.
- ۴۸- فتوحات / ۸/۲ باب ۷۳.
- ۴۹- فتوحات / ۳، ممدالهمم در شرح فصوص الحکم / ۴۱۰، فصوص الحکم، فص داوودیه.
- ۵۰- مسامرة الابرار محی الدین، نورالصادق / ۱۲/۱۷۸.
- ۵۱- نورالصادق / ۲۴/۲۰۳.
- ۵۲- عین الحیوة / ۶۲۳ به نقل از تنزیة المعبود / ۱۰۴، کاشف الاسرار / ۵۱۳.
- ۵۳- مقالات شمس / ۱۵۱/۳۴۱.
- ۵۴- نقدی بر مثنوی / ۹۲.

۵۵- مقالات شمس، تصحیح محمد علی موحد/۲۷۰.

۵۶- مقالات شمس/۴۵.

۵۷- شرح نهج البلاغه خوئی/۲۲۵/۶.

۵۸- مثنوی دفتر اول/۱۲۶، وصفی علیشاه می گوید:

مولوی سنی جبری بوده است حرف هایش جمله جبر آلوده است

۵۹- حسن زاده ی آملی، هزارویک نکته/۱۰۳.

۶۰- مثنوی دفتر اول/۱۲۶.

۶۱- مثنوی، دفتر سوم.

۶۲- مثنوی/۲/۱۷۷.

۶۳- مقالات شمس/۲۷۱. نقدی بر مثنوی، ۹۷، به نقل از مقالات شمس، به نقل از خط سوم، ۳۱ و نورالصادق ۹۳/۷؛ روح مجرد/۸۴، محمد حسین طهرانی.

۶۴- سخنان جوادی آملی در سایت

www.tabnakqom.ir

۶۵- شرح مقدمه ی قیصری/۷۰، سید جلال آشتیانی

۶۶- علی بن موسی الرضا و الفلسفة الهیه/۸۸، جوادی آملی.

۶۷- الهی نامه، چاپ اول، حسن زاده آملی

۶۸- اثنی عشریه/۳۳، سفینه البحار چاپ فراهانی/۲/۵۷ و در چاپ اسوه قم/۵/۱۹۷، انوار نعمانیه سید نعمت الله جزایری/۲/۲۹۳ چاپ

تهران. منهاج البراهه علامه خوئی/۶/۳۰۴، طرائق الحقائق/۱/۲۰۸ چاپ کتابخانه بارانی،

خیراتیه/۱/۳۶۷، البدعة والتحرّف/۱۱۳، مصابیح الدجی/۲۴۴ حدیقة الشیعة/۵۶۲، کشکول علامه بحرانی/۳/۲۲۹، فضلیح الصوفیه/۳۵، بین

التصوف والتشیع/۵۸۴ چاپ بیروت، صفوة الاخیار/۲۳۸ چاپ مشهد.

۶۹- رباعیات حکیم عمر خیام/۴۱.

۷۰- اسفار/۴/۱۶۰.

۷۱- رباعیات عمر خیام/۹۰.

۷۲- مصیبت نامه/۱۷۸.

۷۳- مثنوی، متن/۳۹۱.

- ۷۴- نغزات الانس / ۴۶۶ مناقب العارفين ۶۲۲/۲، وباندک اختلاف در کلمات سپهسالار ۱۸۲ و ۱۸۳، و با عبارات واضح تر در نغزات نغزات الانس / ۴۶۶، انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۷۵- فصوص الحکم / ۲۱۷/۱.
- ۷۶- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم / ۶۰۸.
- ۷۷- مقالات شمس، چاپ عماد / ۲۰۹.
- ۷۸- دیوان مصحح قزوینی، غنی / ۲۲۳.
- ۷۹- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۰۰-۲۴۹۷.
- ۸۰- اسلام و اندیشه های فلسفی و عرفانی / ۱۶۵.
- ۸۱- اسفار / ۱۷۱/۷.
- ۸۲- تبصرة العوام / ۷۵.
- ۸۳- خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیس در ایران
- ۸۴- روزنامه شرق شماره ۱۵، ۲۹ اسفند ۱۳۸۳.
- ۸۵- همان.
- ۸۶- الموجز / ۱۶۲/۲.
- ۸۷- الموجز / ۱۶۲/۲.
- ۸۸- مائت: ۳۳.